

در عقب دره‌های بسته سیاسی و نظامی کشورچه میگذرد؟؟؟

بخش سوم و پایانی- پژوهش {نبرد- زیپرو اسکاری }



(پوسیدگی دولت ، دشوارهای ملت ، فرجام لشکرکشی
آمریکا ، سیاستهای دوپهلوی ایران ، پلانهای خصمانه
پاکستان ، حقایق ناگفته و رازهای نهفته)
کج اندیشی و عملکردهای خصمانه
پاکستان



پس از کودتای ثورولشکرکشی شوروی به افغانستان ، پاکستان که دارای مرز طولانی با افغانستان بود، به پایگاه
استقرار و آموزش جهادگران مبارز علیه نیروهای شوروی و حکومت کابل و محلی برای رفت و آمد نیروهای خارجی
که برای جهاد و جنگ به آنجا می‌آمدند، تبدیل شد. پاکستان در این مبارزه به همان ابزاری متوسل شد که در جنگ و
رقابت با هند از فردای روز استقلال خود در پیش گرفته بود و آن استفاده از اسلام و نیروهای اسلامی برای مبارزه
علیه شوروی بود.

اسلام در پاکستان مانند اردو عنصری هویت بخش بود که در مواقع ضرور نیروی مبارزه برای حفظ موجودیت کشور
هم ارائه می‌داد و به این ترتیب رابطه ای دیرپا و پایدار با نظامیان به هم زده بود و هیچ سیاستمداری از نظامی تا
دموکراتیک در پاکستان نمی‌توانست چشم بر قدرت و نفوذ آنها در سطح جامعه ببندد. بنا بر این وقتی ضرورت مبارزه
با شوروی پیش آمد، مدارس علوم دینی اولین مراکزی بودند که بسیج شدند و از همین رو اولین دریافت‌کنندگان
کمک‌های مالی ایالات متحده و عربستان سعودی بودند که در جنگ بپیوندند.

خروج نیروهای شوروی از افغانستان این نیروها جهادگر که ترکیبی از طالبان یعنی طلاب مدارس علوم دینی در
پاکستان و نیز القاعده که نیروهای مبارز از سایر کشورها و عمدتاً عربی بودند را در منطقه وسیعی از پاکستان تا
افغانستان و حتی کشورهای آسیای مرکزی، چین و... پراکنده ساخت.

گسترش عملیات القاعده این بار برای مقابله با کفر ایالات متحده باعث شد تا ایالات متحده به پاکستان برای مبارزه
با تروریسم و دستگیری و سرکوب نیروهای القاعده فشار آورد که به نظر این کشور در پاکستان و در نزد هم‌زمان
خود در ایالت سرحد پناه گرفته بودند.

جنرال مشرف که پس از کودتا علیه دولت نواز شریف بر سر کار آمده بود، مشروعیت خود را به ازای همکاری با آمریکا در مبارزه با تروریسم (القاعده) به دست آورد و این سرآغاز بحرانی جدید و تشنج جدید در پاکستان، میان دولت و نیروهای اسلامگرا و تندرو بود که تبدیل به نظامیانی شده بودند که حاضر نیستند اسلحه را کنار بگذارند و پس از شکست شوروی و نیز حاکمیت در افغانستان، اعتماد به نفس لازم را برای مبارزه با هر قدرتی پیدا کرده بودند. مبارزه مشرف با تروریسم نه فقط او را نجات نداد، بلکه برای او و پاکستان بهای سنگینی در بر داشت. برای کشوری که هنوز نتوانسته است میان اقوام مختلف، مهاجر، سندی، بلوچ، پشتون و پنجابی انسجام ملی برقرار کند و آنها را زیر چتر ملت واحدی به نام مردم پاکستان گرد آورد، مبارزه با نیرویی که در تار و پود جامعه و سیاست پاکستان تنیده است، کاری دشوار و بازی خطرناکی با پیامدهای پیچیده است.

در واقع این مبارزه، تناقض سیاست‌های مملکت داری در پاکستان به طور کلی از ضیاءالحق گرفته تا دولت‌های دموکراتیک پس از او و به ویژه مشرف را آشکار کرد. دولت‌های پاکستان به دلیل رقابت با هند و سپس جنگ کشمیر جنگ و جهاد در افغانستان وسیله مزدوران جهادی اش و از سوی دیگر ملت‌سازی یعنی تبدیل مردم پاکستان به یک ملت واحد، همواره ناگزیر از اتکالی به اسلام بودند.

روابط دو کشور همسایه افغانستان و پاکستان که مرزهای طولانی با هم دارند، در پنجاه و هشت سالی که از عمر کشور پاکستان می‌گذرد، همواره با فراز و فرودهای بسیاری همراه بوده است. مساله مورد مناقشه خط مرزی موسوم به "دیورند"، فعالیت گروه‌های مسلح مجاهدین که علیه حکومت‌های طرفدار شوروی سابق در افغانستان می‌جنگیدند، حمایت دولت پاکستان از گروه طالبان و نیز آنچه مقامات در سالهای اخیر، فعالیت گروه‌های مخالف دولت این کشور در مناطق قبایلی پاکستان می‌خواندند، از مسایلی است که در دوره‌های مختلف، باعث تیرگی روابط دو کشور شده است.

(پاکستان با پناه دادن برهان الدین ربانی، گلبدین حکمتیار، احمدشاه مسعود، رسول سیاف، صیغت الله مجددي، یونس خالص، نبی محمدی، گیلانی... پلان برپادی افغانستان را تحقق بخشید و این سرمایه‌گزار پاکستان تا امروز سایه شوم و سیاه ی خویش را برکشورگسترانده است).

از بدو تاسیس کشور پاکستان تا زمان لشکرکشی شوروی به افغانستان، مسایل مرزی بر روابط این دو کشور، سایه افکنده بود و پس از آن، تا زمان سقوط حکومت داکتر نجیب الله، علاوه بر این مساله، حمایت پاکستان از گروه‌های مسلح مجاهدین که علیه دولت کابل می‌جنگیدند نیز بر تنش‌های موجود میان دو کشور افزود. مرز مشترک پاکستان و افغانستان که به "خط دیورند" مشهور است در زمان سلطه بریتانیا بر شبه قاره هند در سال ۱۸۹۳ بین هند و افغانستان کشیده شد و مناطقی از افغانستان آن زمان به "هند بریتانیایی" تعلق گرفت.

پس از تجزیه شبه قاره هند و تشکیل کشور پاکستان در سال ۱۹۴۷ میلادی، این مناطق که ساکنان آن پشتون و بلوچ هستند، جز قلمرو پاکستان شد. خط دیورند بنیادی ترین عاملی بوده که بر چگونگی روابط دو کشور سایه افکنده است. تا جایی که به پاکستان مربوط می‌شود، تنها طرح ادعای ارضی از طرف دولت‌های روی کار آمده در افغانستان چندان برای این کشور نگران‌کننده نیست. چرا که پاکستان از همان ابتدای تولدش در مقایسه با افغانستان با حمایت بی‌دریغ آمریکا و انگلیس در موقعیت برتری قرار داشته است.

آنچه که تاکنون مایه نگرانی زمامداران پاکستان بوده قبایل پشتون ساکن در نوار مرزی کشورش است. این قبایل به رغم اینکه به لحاظ سیاسی و حقوقی اتباع پاکستان محسوب می‌شوند، پیوندهای قومی و قبیله‌ای خود را با هم مسکنان شان در این سوی مرز کاملاً حفظ کرده‌اند و بعد از گذشت حدود یک قرن جدایی هنوز نوستالژی اتحاد و پیوستن دوباره به افغانستان را از خاطر نبرده‌اند.

جنگ افغانستان باعث به وجود آمدن کادرهای جدید اسلامی شد که در جنگ چریکی مهارت پیدا کردند، قدرت مبادله‌ای اطلاعاتی خود را بالا بردند، در به قتل رساندن افراد چیره دست شدند و در ساختن موترهای حامل بمب، تجربه طولانی پیدا کردند. شبکه‌های بنیادگرایی به طرز گسترده‌ای اسلامیست‌ها را از شمال آفریقا، تا مصر، خلیج فارس، آسیای میانه و پاکستان، با استحکام به هم وصل کرد. واقعیت این بود که جنبش اسلامیست، قبلاً؛ در دهه‌های هفتاد، به نقطه‌ای پرواز خود رسیده بود. موترهای این پرواز، ایجاد ثروت نفتی عربستان سعودی، پدیداری نظام بانکی اسلامی با خصلت‌های سیاسی بالا، و به وجود آمدن نهادهای جدید اسلامیست در مصر و سایر کشورهای مسلمان محافظه کار بود.

در جنگ افغانستان، جنبش خصلت تندروی شدیدی پیدا کرد و احساس کرد که قدرت در عضلاتش تبدیل به اعصابی نیرو بخش شده است. در اواخر دهه‌های هشتاد، اسلامیست‌ها قدرت را در افغانستان و سودان قبضه کردند و قدرت حائز اهمیتی در عربستان سعودی و پاکستان کسب و مصر و الجزیره را مورد تهدید قرار دادند. پایه‌های القاعده و تروریسم زیر زمینی این سازمان، در این سال‌ها ریخته شد.

بعضی از این تحولات، یا شاید هم بسیاری از آن‌ها، به نظر معماران سیاسی و نظام اطلاعاتی ایالات متحده که چهار چشمی به موضوع رویارویی با اتحاد شوروی در افغانستان خیره شده بودند، نیامد. یا اصلاً رویت نشد تا مورد غفلت قرار گیرد. از این گذشته، مقام‌های تندرو ایالات متحده، آسیای میانه را در چهارچوب اتحاد جماهیر شوروی ماده مستعدی ارزیابی می‌کردند و به این دورنما می‌پرداختند که اتحاد شوروی با شروع نا آرامی‌هایی در جمهوری‌های آسیای میانه، از تعادل خارج خواهد شد.

سرانجام ، برحسب استراتژی گسترده تری ، جهاد افغانستان باعث تحقق رویانی شد که تا دهه ی هشتاد مطلقاً ذهنیت محافظه کاران جدید ارزیابی می شد . این رویا، اشغال نظامی خلیج فارس و میدان های نفتی آن بود . رابطه ی مستقیمی میان جنگ علیه مردم افغانستان و حضور جاری ارتش ایالات متحده در قزاقستان ، ازبکستان ، و سایر نقاط نفت خیز آسیای میانه وجود دارد .

برای وارد کردن ایالات متحده در بخش هانی از جهان که تا دهه ی هشتاد خارج از دایره ی نفوذ آمریکا قرار می گرفتند ، جدالی سخت درگرفته بود . این جدال ، از سال های هشتاد که جهادی های افغانی از ایالات متحده ، چین و اسرائیل اسلحه گرفتند تا علیه ارتش سرخ بچنگند ، آغاز شد ، به سال های نود که جنبش طالبان با حمایت مستقیم ایالات متحده به وجود آمد ، کشیده شد ، و تا امروز هم که ایالات متحده با ایجاد جنگ دیگری در افغانستان ، راه های دخالت وسیع خود در جمهوری های تازه استقلال یافته ی آسیای میانه را هموار می کند ، ادامه دارد .

وقتی جهاد توسعه یافت ، سیل مسلمانان متعصب عرب ، از کشورهای مختلف اسلامی ، به افغانستان سرازیر شد . کشورهای مختلف عربی ، از جمله مصر و عربستان سعودی ، چون سازمان های بین المللی طیف راست اسلامی – مثل اخوان المسلمین ، اتحادیه جهانی مسلمانان ، جماعت تبلیغی به مثابه سازمان مسیونرهای اسلامی که مرکز شان در پاکستان بود ، کارزارهای را برای سربازگیری از جهادی ها آغاز کردند .

بدین گونه بود که رویاهای اسامه بن لادن برای وحدت گروه های بنیادگرای اسلامی ، بسیج آنان در سراسر جهان برای یافتن جنگجویان مسلمان ، انتقال آنان به پاکستان و قاچاق کردن شان به افغانستان برای پیوستن به جهاد ، تحقق یافت .

به قول احمد رشید روزنامه نگار پاکستانی و نویسنده کتاب « طالبان » ، بین سال های هشتاد و نود ، سی و پنج هزار اسلامیت تند رو از چهل و سه کشور ، در جریان جنگ و عواقب جنگ ، دوش به دوش مجاهدین ماشه را می فشردند و ده ها هزار جهادی دیگر در پایگاه هانی که ضیاء الحق در مرز پاکستان و افغانستان برپا کرده بود ، آموزش نظامی می دیدند « احتمالاً صد هزار مسلمان تندرو با پاکستان و افغانستان رابطه ی مستقیم داشتند و زیر نفوذ سیا و آی اس آی بودند. »

ازجانب دیگر پاکستان عامل بی ثباتی در افغانستان به شمار می رود. بین دو کشور از گذشته تنش های پیوسته ای بر سر خط مرزی دیورند و سالهای اخیر به دلیل حمایت گسترده پاکستان از طالبان و القاعده وجود داشته است. اختلافات مرزی از یکسو و ناکامیهای پاکستان در افغانستان در پی سقوط طالبان از سوی دیگر سبب شده که پاکستان همه توان و تلاش خود را برای ایجاد بحران در افغانستان و بازگرداندن طالبان بکار گیرد. این تلاشها در آینده هم ادامه خواهد یافت و دولت افغانستان را با مشکلات مختلفی مواجه می سازد. اما در محافل خصوصی گفته میشود که طالبان به اشاره سازمانهای استخباراتی غربی وسیله پاکستان حمایت میشود تا موجودیت قوتهای غربی را در افغانستان مشروعیت بخشیده و موجودیت آنان را تحت نام مبارزه با تروریسم ضمانت نمایند ... تحلیلگرانی که برنامه مشرف در مبارزه با طالبان را از این منظر رصد می کنند معتقدند که او نمی تواند برضد افراطیون وارد جنگ تمام عیار شود، زیرا این افراطیون درسی سال گذشته همواره از کانال اردوی پاکستان بویژه «آی اس آی» تغذیه و هدایت شده اند.

در سال ۲۰۰۱ میلادی، نیروهای نظامی آمریکا با همکاری نیروهای انتلاف شمال، طالبان را ساقط نمودند. قوای هوایی آمریکا، لانه ها، قرارگاهها، میدان های هوایی، مخفیگاههای توره بوره در جلال آباد مقر ملا عمر در قندهار و گارنیزیون های جنگی طالبان و شبکه القاعده را تقریباً در سراسر افغانستان بمباران کرد. هزاران جنگجوی طالب، تروریست های القاعده و ملیشه های پاکستانی به کوهستانها و به استقامت سرحدات جنوب کشور فرار کردند. فرماندهان آمریکایی جنگ را متوقف و پیروزی خود را اعلام نمودند. آنها می گفتند در جنگ علیه تروریسم پیروز شده اند و دیگر نیازی نیست که فراری ها تعقیب شوند.

اشتباه آمریکا در همین نکته بود، آنها فقط در مرحله اول جنگ علیه طالبان و القاعده پیروز شده بودند. باید فراری ها و شکست خورده ها را تعقیب می کردند، و به آنها فرصت تجدید قوا و سازماندهی مجدد نمی دادند. موضوع دیگر، اعمال فشار علیه پرویز مشرف بود که در آن موقع، مشرف در وضعیت بسیار شکننده ای قرار داشت و حاضر بود در مورد سرکوب طالبان و القاعده، هر پیشنهادی را امضاء کند.

مشرف تا قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر رهبر سیاسی طالبان بشمار می رفت و تنها کسی بود که برای پیروزی طالبان و القاعده در افغانستان کف می زد و هورا می کشید و به جنگجویان افغانستان کیسه های پول و به زخمی های آنان خون و دوا و داکتر می فرستاد. آمریکایی ها در گام نخست طالبان شکست خورده را باید تعقیب می کردند و همزمان با آن مشرف را تحت فشار قرار می دادند تا رسماً سیاست عدم مداخله در امور افغانستان را بپذیرد و به آن متعهد شود. اما آنها این کار را انجام ندادند و ملا عمر و بن لادن در کوههای توره بوره، زنده از چنگال آنها فرار کردند (بسیاری تحلیلگران میگویند که تروریستان از محاصره فرار داده شده اند). شکست خورده ها جمع شدند، فراری ها تجدید قوا کردند، مشرف در قبال آنها از سیاست (یک بام و دو هوا) کار گرفت و دو ایالت سرحد و بلوچستان پاکستان عملاً به محل تجهیز، تجدید قوا و سازماندهی طالبان تبدیل شد و بار دیگر آی اس آی صحنه گردان عملیات های جنگی طالبان گردید.

منابع مورد استفاده : بخشهای خبری و تحلیلی، همشهری ، صدای مردم و دیپلوماسی و سیاست.